

من کنار احمد می ایستم

اخیراً در آمریکا دانش آموز نوجوان کلاس هفتم، احمد محمد، به اتهام آوردن شیئی مشکوک به مدرسه که از سوی معلمانش احتمالاً بمب شناخته شده بود، توسط پلیس تگزاس دستگیر شد و با دستبند از دبیرستان مک آرتور راهی بازداشتگاه پلیس و ندامتگاه نوجوانان شهر ایروین شد. خانواده احمد از سوی پلیس برای تحویل گرفتن فرزند خود و پاسخ دادن به برخی موارد به اداره پلیس خوانده شدند. شاید اگر این ماجرا چند دهه قبل در آمریکا رخ داده بود، امری طبیعی می نمود و کمترین خبری از آن به افکار عمومی می رسید و اساساً ارزش خبری پیدا نمی کرد. اما تصویر چشم های هراسیده نوجوان مسلمان و سیاه پوست سودانی - آمریکایی موجی را در شبکه های اجتماعی به راه انداخت و مباحث متعددی را به طور خاص در میان اجتماعات مسلمانان و سیاهان و به طور عام در میان فعالان حقوق بشری جامعه آمریکا به راه انداخت.¹

واکنش ابتدایی جامعه آمریکا به این پدیده، ترکیبی از بهت و ناباوری بود. دلیل این واکنش بسیار ساده است: تروریست ها معمولاً بمب های دست ساز خود را به کلاس علوم نمی برند تا به معلم علوم شان ثابت کنند که باهوش هستند و پلیس ها در آمریکا می توانند فرق میان یک بمب دست ساز و یک کاردستی خانگی را به راحتی دریابند. از این رو، بهت و ناباوری واکنش افرادی است که نمی توانستند دریابند چرا پلیس شهر ایروین بعد از دیدن کاردستی احمد وی را مانند یک مجرم حرفه ای و با دستبند راهی بازداشتگاه کرده و چرا یک نوجوان سیاه باریک اندام در تی شرتی با علامت ناسا که نشان دهنده عشق وی به تحقیقات علوم پایه است، با واکنش شدید پلیس روبرو شده است.

چند ساعت بیشتر از رخ دادن این حادثه لازم نبود بگذرد تا چندصد هزار نفر به سرعت به هشتگ #من کنار احمد می ایستم پیوندند و به انتقاد از تبعیض نژادی پلیس و معلم مدرسه درقبال احمد پردازند؛ حتی در گزارش اولیه رئیس پلیس ایروین درک روشنی از شائبه تردیدهای نژادپرستانه در رفتار پلیس دیده می شود. وی در گزارش خود اذعان می کند که پس از دریافت گزارش وجود شیء مشکوکی در دبیرستان، نیروهای خود را بدانجا فرستاده است و پس از گفتگو با احمد نوجوان به پاسخی بیش

¹ <https://www.facebook.com/NowThisNews/videos/910489299041195/>

از این که این شیء کاردستی وی و یک ساعت است، دست نیافته‌اند. از نظر وی این عدم همکاری احمد تلقی می‌شود. در مرحله بعد پلیس برای ممانعت از آسیب رساندن احمد به خود و دیگران (مثلاً اقدام انتحاری یا سوء قصد به پلیس) به این نوجوان دستبند می‌زند و خانواده احمد را برای پاسخگویی فرامی‌خواند.

خواهر احمد در گزارشی می‌گوید: هنگامی که تلفن پلیس را دریافت کردم، احساس کردم قلبم فرومی‌ریزد. آنچه آمریکای سال ۲۰۱۵ در عرصه رسانه‌ای را از آمریکای دهه‌های قبل متفاوت می‌کند سرعت خبررسانی، سیاست‌گذاری‌های خبری نامتمرکز و مشارکت مردم در تکمیل خبر است که به لطف شبکه‌های اجتماعی محقق شده است. شبکه‌هایی که موجب شدند با کسری از دقیقه تفاوت قلب صدها هزار مادر و پدر مسلمان رنگین‌پوستی که فرزندان نوجوان خود را راهی مدارس می‌کنند در جا فرو بریزد. آنچه موجب می‌شود تا این رخداد برای همه این پدرها و مادرها در لحظه به خطری عام بدل شود که می‌تواند دامن‌گیر فرزندان خود آنان شود، تجربه‌ای است که در این لحظات تاریخی جنبش «جان سیاه‌پوست اهمیت دارد»^۲ در آمریکا از سرمی‌گذراند و تجربه تلخ والدین سیاه‌پوستی که نوجوانان خود را با دل‌نگرانی راهی مدرسه می‌کنند.

محمد الحسن، مهندس الکترونیک در زمینه قطعات نیمه‌رساناها در «سیلیکون ولی» در کالیفرنیا است. وی پسر بیست ماهه‌ای به نام احمد دارد که در ده سال آینده به احمد محمد مسلمان، سیاه‌پوست و سودانی-آمریکایی بعدی بدل می‌شود. وی در گفتگویی با رادیو اینترنتی می‌گوید: احمد محمد تنها یک پسر نیست، او دقیقاً آینده پسر خردسال من است که از همین حالا مرا تعقیب می‌کند و مثل من به الکترونیک علاقه دارد. این اتفاق من را می‌ترساند و در کنار هزاران سودانی-آمریکایی دیگری قرار می‌دهد که نگران مخاطراتی هستند که جامعه آمریکا برای فرزندان آنان دربردارد. سائینا خان ایبارا، مسلمان آمریکایی دیگری است که از تجربه مادری فرزندان مسلمان و سیاه‌پوست خود در جامعه آمریکا نوشته است؛ از اینکه فرزندان خردسال وی عاشق ساختن چیزهای عجیب و غریب در گوشه و کنار خانه‌اند و سائینا از همین اکنون اندیشناک است که این علاقه، شاید روزی به ساختن چیزی مثل ساعت دست‌ساز منتهی شود. سائینا مقاله خود برای هافینگتون پست را با ادبیاتی دینی ادامه می‌دهد و می‌نویسد که فرزندان را به دست خدا می‌سپارد اما از این که از حالا شروع به سرکوب و محدود کردن آنان کند، سرباز می‌زند.

² Black Life Matters

مادریِ سابینا و پدریِ الحسن به تجربه‌های والدین سیاه‌پوست شباهت‌های زیادی دارد. شاید برای همین است که باراک اوباما می‌تواند به راحتی با تجربه احمد همدات‌پنداری کند و توییتی به احمد محمد می‌زند و وی را به کاخ سفید دعوت می‌کند. اوباما چیز ساده‌ای را به این نوجوان چهارده ساله گفته است که شاید عقل سلیم حکم می‌کرد هرکس دیگری هم گفته باشد؛ این که علاقه وی به الکترونیک، شایان تقدیر است و وجود استعدادهایی مثل او است که آمریکا را شکوفا می‌کند. اما این تنها رییس جمهور سیاه‌پوست نیست که به این ماجرا توجه نشان می‌دهد. در میان این چند صد هزار نفری که در زمانی کوتاه به هشتگ پیوستند تعداد زیادی از چهره‌های جنبش مدنی «جان سیاه‌پوست مهم است» به چشم می‌خورد. خواننده آهنگ معروف هپی، ویلیام فارل، در میان آنها است. کم نیستند سفیدپوستانی که موضع ضدنژادپرستانه قوی دارند و از میان معروف‌ترین آنها می‌توان به مارک زوکربرگ و مدیر عامل گوگل اشاره کرد که احمد را برای بازدید از شرکت‌های خود دعوت می‌کنند. همچنین شرکت مایکروسافت، رؤیای نوجوانی احمد را با فرستادن پریتری سه بعدی به عنوان هدیه‌ای برای علایق الکترونیک وی تعبیر می‌کند. دانشگاه ام. آی. تی. که از علاقه احمد به ام. آی. تی. با خبر می‌شود از وی برای بازدید از این دانشگاه دعوت می‌کند. کمپین‌های نامزدهای دموکرات ریاست‌جمهوری واکنش نشان می‌دهند و با احمد ابراز همدردی می‌کنند و وی را به دنبال کردن رویاهایش تشویق می‌کنند.

در نقطه مقابل اما جناح محافظه‌کاران رادیکال نیز به ماجرای احمد واکنش منفی نشان می‌دهد. سارا پیلین، نزدیک به جناح تی پارتی، در توییتی می‌نویسد: «بله این بمب نیست و ساعت است و من هم ملکه انگلیس هستم.» در اقدامی مشابه وی عکس‌هایی از جامدادی‌های فرزندانش روی فیس‌بوک پست می‌کند و می‌نویسد که نمی‌داند چرا جامدادی احمد، که ساعت درون آن قرار داشت، شبیه جامدادی فرزندانش نیست و مشکوک به نظر می‌رسد. پیلین در رفتاری کودکانه اسم احمد محمد را با املائی غلط می‌نویسد. واکنش یک سیاستمدار به یک نوجوان موجب می‌شود تا مجله سالن، رفتار او را زشت‌ترین رفتار جناح راست در آمریکا در این دوره از مبارزات انتخاباتی اعلام کند. بریستول پیلین، دختر بزرگ سارا پیلین، در سرزنش اوباما برای دخالت کردن در یک مساله به زعم وی بی‌ارزش به مادرش می‌پیوندد و اوباما را سرزنش می‌کند که چرا به فرآیند خودقربانی انگاری مسلمانان در آمریکا دامن می‌زند. بیل ماهر، مجری معروف تلویزیونی و ریچارد داوکینز، دانشمند معروف خداناباور در ارائه تحلیل‌هایی دال

بر دروغگو بودن احمد و نابغه نبودن این نوجوان در این مسابقه شرکت می‌کنند. با همه این‌ها به نظر می‌رسد دیگر صدای این گروه، صدای غالب یا حداقل تنها صدای موجود در فضای افکار عمومی نیست. افکار عمومی بیش از پیش به مسائل نژادی حساس شده است و هر حادثه‌ای که برای اقلیت‌ها رخ می‌دهد بر حساسیت آن می‌افزاید تا بتواند آن را از تبعیض سیستمی به تبعیض‌های اتفاقی تبدیل کند.

آمریکا کلیت یکپارچه برای همه اقشار و گروه‌های اجتماعی نیست و معنای متفاوتی برای نوجوانانی از گروه‌های نژادی مختلف دارد. عموماً تصویر رسانه‌ای و افکار عمومی از نظام آموزشی، نظامی است که «همه» را به خطرپذیری و نوآوری و دنبال کردن رویاهایشان تشویق می‌کند، اما به نظر می‌رسد منظور از این «همه»، بیشتر فرزندان سفیدپوستان طبقات متوسط رو به بالا باشد. بازنمایی نوجوانان و جوانانی که اهداف آموزشی را دنبال می‌کنند نیز عموماً رمزگذاری‌های نژادی دارد و این سفیدها هستند که در نقش «بچه درس‌خوان» بازنمایی می‌شوند. این همان نکته‌ای است که مهندس الحسن در مصاحبه رادیویی خود چند روز پیش بدان اشاره کرد. وی در مصاحبه‌اش می‌گفت: تصویر «بچه درس‌خوان» در سینمای هالیوود یا سفیدپوست است یا آسیایی. بچه‌های ما تنها تصویر تروریست‌های کوچولو را ظاهراً بازنمایی می‌کنند.

بعد از این حادثه مجدداً صحبت کردن از واقعیت‌ها با نوجوانان و جوانان به موضوع مشترک نگرانی‌های برخی از والدین تبدیل شده است. به نظر می‌رسد با اشتراک نظرهایی که این روزها بعد از این حادثه بین والدین رخ داده است، در کنار والدین سیاه‌پوستی که این گفتگوی جدی را با فرزندان‌شان خصوصاً در سن نوجوانی دارند، مسلمانان نیز به این جمع اضافه شده‌اند که باید چیزهایی علاوه بر آنچه به کودکان‌شان در مدارس آموزش می‌دهند، بیاموزند. کودکی‌های متفاوت فرزندان از نژادهای مختلف در آمریکای امروز ظاهراً آموزش‌های متفاوتی را از سوی والدین آنان ایجاب می‌کند.